

ضد ضد یادداشت‌ها*

پس از انتشار شماره دو نظریهٔ بیدار، یک نسخه از تشریح «زریبار» به نستمان رسید، که سردبیر آن یادآور شده بود که مطلبی با عنوان ضد یادداشت‌ها در تشریح‌تان به چاپ رسیده که ما آن را در مورد نقد قرار داده‌ایم، آن هم با عنوان «ضد ضد یادداشت‌ها».

ما هم در این شماره عین مطلب ارسالی این دوستان را به چاپ می‌رسانیم ضمن آن که اگر نویسنده «ضد یادداشت‌ها» پاسخی به این مطلب داشته و مایل به چاپ آن در بیدار هستیم، از آن استقبال می‌کنیم.

سینمای ایران (که) گویا در شمارهٔ قبل تحت عنوان «سینمای ملی، جهانی، جشنواره‌ای» چاپ شده است؛ شرط اساسی برای ورود و حضور در گفتمان جهانی‌شدن، گذشتن از «ملی بودن» را مطرح می‌کند و تأکید می‌نماید که «بدون ملی بودن و با مخاطب خودی ارتباط برقرار کردن، هرگز نمی‌توان از جهانی‌شدن، دم زد هر چه قدر اثر دارای تین بومی باشد و فرهنگ بومی و فرم ملی در آن لحاظ شده باشد باقی‌بوم می‌تواند جهانی شود. در آخر جایزه بردن از جشنواره‌های معتبر جهانی، نظیر «کن» و «ونیز» و ... (را) به معنای جهانی‌شدن نمی‌دانند در بند دوم همان موضوع، «جهانی‌شدن» در عرصهٔ هنر را پیش می‌کشند و می‌نویسند: «اصل» جهانی‌شدن در عرصهٔ هنر، جهانی‌گفتن و جهانی فکر کردن و فرم جهانی داشتن نیست. بعد ادعا می‌کنند «اصولاً انسان جهانی، موجودی است ناشناخته و نامشخص. قطعاً هم نمی‌توان برای چنین موجودی

حلقهٔ خوب و وزین «بیدار» شماره ۲ را با حرص و ولع خاصی مطالعه می‌کردم. در پایان، به عنوان «ضد یادداشت‌ها» به قلم مسعود فراستی برخورد. این نوشتار چندین موضوع دربارهٔ سینمای ایران را در بر می‌گرفت. موضوع نخست تحت عنوان: «جهانی‌شدن؛ دربارهٔ جایزه بردن فیلم‌های «تخته سیاه» و «زمانی برای مستی سیاه» و «دایره» سخن رفته بود. از آن جا که این دو فیلم اول، در منطقهٔ کردستان فیلم‌برداری شده‌اند و متن فیلم‌ها هم به زندگی مردم کردستان پرداخته و با چشم‌های دوربین کنهٔ زوایای زندگی مردم کرد را به تصویر کشیده‌اند و اظهار نظر آقای فراستی براساس احساس صورت گرفته و نه تعقل؛ مرا بر آن داشت که پیرامون آرای او، استدراکی داشته باشم.

ابتدا فراهایی از دیدگاه‌های او را بیان می‌کنم. سپس دربارهٔ آنها مواردی را بیان می‌کنم:

نویسندهٔ محترم ضمن به پیش کشاندن بحث «جهانی‌شدن»

میهم درد دل کرد، چیز نوشت، فیلم ساخت و ... گفت و گو کرد.

در بند سوم، جایزه بردن‌های اخیر سینمای ایران را در «کن» و «ونیز» توسط فیلم‌های (بی) نظیر «تخته سیاه» از سمیرا مخملباف و «زمانی برای مستی اسب‌ها» از بهمن قبادی و «دایره» ... را افسد ملی؛ و در جهت منافع سیاسی و فرهنگی بیگانگان می‌داند (او) معتقد است، این فیلم‌ها «ما را عقب‌مانده، جاهل و فقربزه معرفی می‌کنند و صرفاً برای مخاطب فرهنگی و بردن جایزه ساخته شده‌اند، نه در جهت جهانی شدن ما ... آنها (قرن‌گیان) با دادن جایزه به این نوع فیلم‌های غیر ملی اگر نگوئیم بفساً ضد ملی؟! - جای نامل است - در جهت منافع سیاسی و فرهنگی خود عمل می‌کنند»

در رابطه (ارتباط) با این آراء و دیدگاه‌های آقای فراستی که احساس و سطحی‌نگری و یک جانبه‌نگری در سراسر نوشته است هوبدا است؛ نکاتی قابل بیان است:

۱- بنده ضمن تأکید بر ارزش‌های ملی و مؤلفه‌های قومی که آقای فراستی مهر صحت بر آن گذاشته‌اند، می‌افزایم: جای پای باز کردن در فضای مترکملت‌ها و تعدد فرهنگ‌ها و استحاله نشدن در این بازار متکثر، همانا تکیه بر ژن‌های ملی و حفظ هویت فرهنگی است. به زعم بنده یکی از مؤلفه‌هایی که می‌تواند «بودن» ملتی را در بازار متکثر جهانی، تضمین نماید، نمایاندن و معرفی واقعیت‌های موجود در جامعه است. مادام که هنر سینما و یا هر ژانر دیگری بتواند با ابزار رسانگی خود این رسالت را انجام دهد گامی استوار و وثیق در جهت نیل به جهانی‌شدن برداشته است. پر مطرح شدن این فیلم‌ها و جایزه بردن آنها، در سطح جهانی، کمینه حقی است که مشمول آنها شده است و بایستگی و شایستگی بیش‌تر از این را دارند.

۲- «انسان جهانی» نه تنها موجودی ناشناخته نیست بلکه کلی بودن آن و تبلور کل انسان‌ها شدن، خود، نمادی از حضور گفتمان «مدارا و تسلیح» و «کثرت‌گرایی» و «خرد جمعی» در عرصه جهانی است. و این انسان کلی، خود معرف و هویت‌بخش انسان‌های دیگر با هویت‌های دیگر است. این ادعای آقای فراستی، که انسان جهانی را موجود ناشناخته و نامشخص می‌داند، با گفته لو در اول مقاله که داشتن تعین بومی و فرم ملی را، جهان‌ی شدن می‌داند، در

تناقض است. چه طور ممکن است انسان بالقوه جهانی باشد، اما نتوان برای او درد دل کرد و چیز نوشت و فیلم ساخت؟! این با صفت عقلانی‌بودن انسان و جمع‌گرایی و پذیرفتن الگوی شهروندی و راه کار مشارکتی او در تضاد است.

۳. احساسی برخورد کردن و سطحی‌نگری در بند سوم این مقال (مقاله) موج می‌زند او شائبه جعل واقعیت‌ها و حقیقت‌ها را به این فیلم‌ها وارد می‌کنند. نوشته است: «این فیلم‌ها ما را عقب‌مانده، جاهل و فقربزه معرفی می‌کنند». از سر دفاع نسبت به کارگردانان و تهیه‌کنندگان آنها باید بگویم که مگر آقای فراستی رسالت هنر سینما را چه می‌دانند؟ به زعم ایشان باید چشم دوربین‌ها را عادت داد که جعل حقیقت بکنند و واقعیت‌ها را آن طور که هست نشان ندهند. مگر رسالت هنر سینما جز این است که بخواهد واقعیت‌ها را با زبان سمبل و نشانه و نماد نشان دهد؟ اگر حقیقت نمایی را از هنر به ویژه هنر سینما بگیریم دیگر چه چیزی برای آن باقی می‌ماند؟

اظهار نظر آقای فراستی و زدن تهمت ضد ملی بودن و عامل فرنگ بودن و تنها جنبه مادی جایزه را نگاه کردن، یا از روی چهل است و عدم شناخت زندگی مردم کرد، به ویژه مرزنشینان و مناطق سخت اورامان، در این حالت باید بهایشان تأسف خورد و انتظاری جز این از مرکز نشین‌ها و پرت بودن از وضع مملکت نیست. ضروری است افرادی مثل آقای فراستی بیایند و از نزدیک زندگی مردم کرد و مرزداران غیور و وضع وخیم کودکان را مشاهده کنند و سدهزار دست مریزاد به سمیرا و قبادی بگویند.

و یا نسخه‌پیچی او از سر تجاهل‌العارف است؛ از کته حقایق آگاه است ولی خود را به تغافل می‌زند. در این جا باید از به رسالت قلم و فهم روشنفکری و شم انسانی او شک کرد امید است فارغ از هر گونه زبان و مذهب و رنگ و نژاد و پوست، ندای انسانیت را زمزمه جان کنیم و آن را با گوش جان بشنویم و ما را وادار به تعامل نماید. ■

* دو هفته نامه زهرا شماره ۱۲ / سال چهارم / دی ماه ۱۳۶۹